



1 و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید و گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم 2». و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله‌بان بود، و قائن کارکن زمین بود 3. و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد 4. و هابیل نیز از نخست‌زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، 5 اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بزیر افکند 6. آنگاه خداوند به قائن گفت: «چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزیر افکندی؟ 7 اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، در کمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی.»

8 و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته، او را کشت 9. پس خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی‌دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟ 10 گفت: «چه

کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد 11! و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دستت فرو برد 12. هر گاه کار زمین کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود 13.» قائن به خداوند گفت: «عقوبتم از تحمل زیاد است 14. اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می‌شود هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت 15.» خداوند به وی گفت: «پس هر که قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائن نشانی‌ای داد که هر که او را یابد، وی را نکشد. 16 پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد.

یک گروه از کودکان در یک جزیره بیابانی تنها بودند. در این جزیره یک بزرگسال نیست. اول، کودکان نگاه می‌کنند و خوشحال اند: "چه فوق العاده بدون کنترل و هشدار پدر و مادر زندگی می‌کنند!" ولی سریع، این سر خوردگی و خوشحالی در وظیفه جدید را جا می‌گذارند. از آنجا که بچه‌ها مجبور بودند خودشان را سازماندهی دهند. آنها مجبور بودند خانه‌هایی را بسازند، و آنها هم چیزی برای خوردن نیاز داشتند. سپس یک شایعه بسیار بد گفتند که، یک هیوالی بد این جزیره را با بچه‌ها به اشتراک گذاشت. کودکان به سرعت نقش والدین را پر کردند. ابتدا آنها وقتی که یک حیوان را کشتند چشم خود را بسته بودند. اما پسران متوجه شدند که در یک گروه بزرگ احساس قوی تر بودن می‌کنند. در یک گروه شما می‌توانید یک حیوان را به قتل برسانید. مانند یک بازی جنگی. با یک رقص پیش آتش، آنها یاد گرفتند که، از هیولاها هم نمی‌ترسند. اما همه کارها از دست این بچه‌ها خارج شد. یک شب در چنین رقصی، کودکان این هیولا را در یک کودک کوچک به رسمیت شناخته‌اند. و آن را کشتند. کسانی که کمی با هم، همدردی داشتند، در کنار هم جابجا شدند... دیگران فقط آن را نمی‌دیدند... یا نگاه نمی‌کردند. دیگران پسر را خشمگین کردند. چون آنها هیولایی بد را در او به رسمیت شناختند. چیزی که هیچ کس نمی‌دانست این بود که هیولای بد در جزیره وجود نداشت. تنها هیولای بد، خود را در قلب کودکان نگه داشته بود. ویلیام گلدینگ این رمان "ارباب مگس" را به عنوان کودکان توصیف کرده است. در این داستان او نشان داد که انسانها سریع برای انجام بدترین کار آماده هستند. سوال وحشتناک از ویلیام گلدینگ برای خودش و برای ما این است: "در چه چیزی توانایی دارید؟ آیا شما هیولا هستید؟ آیا کل جامعه نیستند که، توسط قتل و عام تعیین می‌شود؟" تاریخ نازی‌ها نشان می‌دهد که کل ملت‌ها می‌تواند به یک هیولا تبدیل شود. این مثلها به ما ثابت می‌کند که حتی کودکان قادر به چیزی بد هستند. هنگامی که کودکان دیگر افراد را می‌کشند، چه کسی به آنها صلح می‌دهد و چه کسی به آنها قادر به کشتن مردم آماده هستند؟ هنگامی که قتل اتفاق می‌افتد، ما آموخته ایم که اول مردم را بسیار سریع و بسیار قاطعانه قضاوت کنیم: فقط یک مجرم و یک قربانی وجود دارد. در میان این دو کار، هیچ چیز وجود ندارد... هنگامی که کودکان کسی را بکشند، سخت تر است که یک گناهکار را پیدا کنید. اما قبل از اینکه بتوانیم قضاوت کنیم، ما باید در تقریباً هر یک از قتلها، سابقه زندگی کامل را در نظر بگیریم. چه کسی مقصر است؟ این پاسخ آسان نیست. نه در داستان ویلیام گلدینگ، نه در داستان قتل، هم در قطعاً حوادث سیاسی بزرگ جهان پاسخ این پرسش آسان نیست.

در حال حاضر، در صفحات اول کتاب مقدس با دقت قضاوت می‌کند، همانطور که، در مورد ما انسان‌ها دستور داد: قتل در میان ماست! قائن در سرتاسر زمین راه می‌رود و برادرش را می‌کشد... خون در زمین ریخته شده است... خونش در بهشت فریاد می‌زند. اما در عین حل این صحنه‌های ماقبل تاریخ خیلی خوب شروع شده است. اولین جامعه انسانی متکی بر همکاری بین کشاورزی و دام است. هر دو به یکدیگر نیاز دارند. هر دو با یکدیگر زندگی می‌کنند. و حسادت اولین چیز است که، جامعه را از بین می‌برد. چیز تکان دهنده‌ای در مورد این داستان این است که کتاب مقدس آن را توضیح می‌دهد تا ما بفهمیم انسان‌ها در زندگی روزمره‌ی خود چگونه

هستند. داستان قابیل و هابیل، درست بعد از پاییز به کنعان افتاده است. به این ترتیب کتب مقدس به ما می گوید که، ما انسان ها از طریق گناه به قتل می رسیم. از آنجا که درست بعد از پاییز به کنعان، نفرت و میوه بد از برادر زاده می آید ... امروزه تغییر نکرده است، زیرا هر گونه نگاه رسانه ای به ما یادآوری می کند. قابیل در جنگ ها و اعمال تروریستی هزاران بار افزایش یافت. کتاب مقدس نشان می دهد که، چرا این است. و به ما نشان می دهد که قانون انسان هنگام خونریزی صدمه دیدن است. هابیل در درجه اول افراد مورد تجاوز و سوء استفاده قرار گرفته، و مجرم شناخته شده است. و همه ما می دانیم که به زودی هابیل غیر قانونی بالا می آید و قابیل می شود. تمام تاریخ بشری داستان قائل و هابیل است. این یک دایره شریر ستمگران است که قاتل می شوند و سرکوب می شوند. خداوند این افراد را که محکوم به قتل هستند، رها نمی کند ... خداوند قاتل را می پرسد: «برادر هابیل کجاست؟» خدا می داند، قابیل هم این را می داند! ما همچنین دقیقاً می دانیم که در حال حاضر مردم هنوز تحت ستم قرار گرفته اند، سوءاستفاده و یا درمان اشتباه شده یا کشته شدن. اما همچنین می دانیم قابیل کجاست؟ برادش هنگامی که مرتکب قتل شد، خداوند سوال کرد برادرت کجاست، قابیل با نادانی خود عادلانه در صحنه ظاهر می شود: "مگر من یکی از نگهبانان برادرم هستم؟". آه، چطور از این جمله به درستی استفاده نکردیم تا به وجدان گناهان پاسخ دهیم! هنگامی که به قتل می رسد احساس غربت می کند مدرسه عیسی به ما می آموزد که هرکسی عصبانی است یا با برادرش ناامید می شود، به قتل رسیده است. خداوند در داستان قابیل نیز درباره وضعیت قلب سوال می کند. گناه در درون دروغ می گوید در یک مورد و یا دیگری، من درگیر شدم ... شاید درگیر در دیدن اینکه چگونه برادر من به اشتباه تحت درمان قرار گرفت و خشم را تشدید کرد و از طریق بی عملی من متنفر شد. چطور بود که بین قابیل و هابیل در این زمینه اتفاق افتاد؟ از اول می بینیم که دو برادرها متفاوت بودند. این یک داستان است که هزار بار در جهان تکرار شده است. مردم نابرابرند. یک دختر در خانواده ی زیبایی است او همچنین باهوش است و می تواند همه چیز را بهترین از همه، انجام دهد (شغل، مدرسه و کار و ورزش). به هر حال دیگر زشت است، اما نه تنها زشت بود بلکه، هم احمقانه است و در زندگی چیزی به دست نمی آورد. چرا اینطور است؟ چرا برخی افراد بیش از دیگران رنج می برند؟ چرا برخی افراد باید با معلولیت به دنیا می آیند، در حالی که دیگران باید از لحاظ جسمی همه چیز انجام دهند؟ چرا یک بیماری جدی داشته باشند و دیگران سالم باشند؟ چرا؟ اگر شما به طور مستقیم تحت تاثیر قرار می گرفتید، و چنین سوالاتی میکردید؟ کتاب مقدس این سوال را به شما پاسخ نمی دهد. غیر قابل توضیح است. این تفاوت بین قابیل و هابیل هم در کتب مقدس توضیح داده نشده است. خدا تنها به هدایای متفاوت نگاه می کند. قابیل یک هدیه بد گرفت. این احتمالاً به معنای است که قابیل در سال بعد یک برداشت بد بدست خواهد آورد. از ابتدا قابیل محروم شد. شانس تغییر یا ارتقاء وجود ندارد. خوشبختی به طور متفاوتی توزیع شده است. اما در واقع، قابیل هم باید برای خوردن غذای کافی داشته باشد. اما مزیت دیگری او را تحسین می کند و در نهایت او را به آتش ارمغان می آورد. وقتی ما انسانها احساس بدی می کنیم، می توانیم خیلی کارها را انجام دهیم، تحمل کنیم ... اما وقتی رنج به نظر ما ناعادلانه می رسد، دل می شکنند و طمع می گیریم. هر یک از ما این کار تجربه کرده ایم. همیشه افرادی وجود دارند که بهتر از ما هستند. همیشه هم افرادی وجود دارند که بدتر از ما زندگی می کنند. اگر این سوال در تمام فکر و طول زندگی ما، رخ می دهد. و ما تلخ و نا امید می شویم و ناعادلانه است، "این راهی است که منجر به مرگ می شود." برای ما و برای برادرانمان. ما هرگز نمی توانیم اختلافات در جهان را از بین ببریم. اما آنچه ما در مورد آن فکر می کنیم و احساس می کنیم ... می توانیم تغییر دهیم. و خدا هم پهلوی درب فکر وجود دارد و هشدار می دهد. خدا با افکار درست به ما کمک می کند و ما را از این تلخی های تنفر نجات می دهد. اگر ما به صدای خدا گوش ندهیم، عواقب آن غیر قابل فهم و خطرناک است. خونریزی اتفاق می افتد و وقتی خون جریان می یابد عواقب بیشتری می گیرد. قابیل در مورد این پیامدها هیچ نظری ندارد او به این معنی است که، کمی از زمین همه کار و فکرش را می توانست پوشش بدهد. هابیل دیگر نمی تواند صحبت کند او در زیرزمینی دفن شده است. آیا برای من مهم نیست؟ مشکل واقعا از بین رفته است؟ خطاب از خدا صلح را از بین میبرد و خشم به ارمغان می آورد: من پاسبان برادرم؟ برای خدا خونریزی حذف نمی شود. خون که به بهشت میرود عواقب برای همه دارد. این به این معنی است که، قابیل باید دور از خدا زندگی کند، و نیز باید جدا از خانواده. قابیل به خون برادرش تبدیل شده است. این برای او عواقب دارد ... اگر من موعظه عیسی را درست درک کنم، در مواردی که من مردم را خشمگین و یا ستم کرده باشم، مجرم و گناه کرده ام. شاید حتی در جایی که من شخصاً دیگر رنج می بردم خاموش شدم. گریه مرگ یک مردی که توسط چاقو کشته یا زخمی شده است، همزمان با آن بسیاری از افراد آسیب دیده و شکسته دل شده و خدا را صدا می کنند. همچنین کار بد من، بر ضد انسان، به بهشت می رسد. این تفاوت بین قابیل و هابیل هم در کتب مقدس توضیح داده نشده است. خدا تنها به هدایای متفاوت نگاه می کند. قابیل یک هدیه بد گرفت. این احتمالاً به معنای است که قابیل در سال بعد یک برداشت بد بدست خواهد آورد. از ابتدا قائل محروم شد. شانس تغییر یا ارتقاء وجود ندارد. خوشبختی به طور متفاوتی توزیع شده است. اما در واقع، قابیل هم باید برای خوردن غذای کافی داشته باشد. اما مزیت دیگری او را تحسین می کند و در نهایت او را به آتش ارمغان می آورد. وقتی ما انسانها احساس بدی می کنیم، می توانیم خیلی کارها را انجام دهیم، تحمل کنیم ... اما وقتی رنج به نظر ما ناعادلانه می رسد، دل می شکنند و طمع می گیریم. هر یک از ما این کار تجربه کرده ایم. همیشه افرادی وجود

دارند که بهتر از ما هستند. همیشه هم افرادی وجود دارند که بدتر از ما زندگی می کنند. اگر این سوال در تمام فکر و طول زندگی ما، رخ می دهد. و ما تلخ و نا امید می شویم و ناعادلانه است، "این راهی است که منجر به مرگ می شود." برای ما و برای برادرانمان. ما هرگز نمی توانیم اختلافات در جهان را از بین ببریم. اما آنچه ما در مورد آن فکر می کنیم و احساس می کنیم ... می توانیم تغییر دهیم. و خدا هم پهلوی درب فکر وجود دارد و هشدار می دهد. خدا با افکار درست به ما کمک می کند و ما را از این تلخی های تنفر نجات می دهد. اگر ما به صدای خدا گوش ندهیم، عواقب آن غیر قابل فهم و خطرناک است. خونریزی اتفاق می افتد و وقتی خون جریان می یابد عواقب بیشتری می گیرد. قایبل در مورد این پیامدها هیچ نظری ندارد او به این معنی است که، کمی از زمین همه کار و فکرش را می توانست پوشش بدهد. هابیل دیگر نمی تواند صحبت کند او در زیرزمینی دفن شده است. آیا برای من مهم نیست؟ مشکل واقعا از بین رفته است؟ خطاب از خدا صلح را از بین میبرد و خشم به ارمغان می آورد؛ من پاسبان برادرم؟ برای خدا خونریزی حذف نمی شود. خون که به بهشت می رود عواقب برای همه دارد. این به این معنی است که، قایبل باید دور از خدا زندگی کند، و نیز باید جدا از خانواده. قایبل به خون برادرش تبدیل شده است. این برای او عواقب دارد ... اگر من موعظه عیسی را درست درک کنم، در مواردی که من مردم را خشمگین و یا ستم کرده باشم، مجرم و گناه کرده ام. شاید حتی در جایی که من شخصاً دیگر رنج می بردم خاموش شدم. گریه مرگ یک مردی که توسط چاقو کشته یا زخمی شده است، همزمان با آن بسیاری از افراد آسیب دیده و شکسته دل شده و خدا را صدا می کنند. همچنین کار بد من، بر ضد انسان، به بهشت می رسد. و ممکن است که این داستان متفاوت باشد اگر چنین است، چگونه می تواند در غیر این صورت باشد؟ ما باید خود را به شدت به صلح در جهان متعهد کنیم ... شاید مردم جنگ را تشویق نکنند. با توجه به شعار، اگر مردم کافی، به صلح برسند، ما صلح داریم. تاریخ نشان می دهد که این امکان پذیر نیست. همه چیز شما باید انجام شود این گوش دادن به آخرین مذاکرات است که، در مورد جنگ افزار، به دانستن اینکه چگونه غیرممکن است. و هنگامی که هزاران نفر در جنگ ناعادلانه جان خود را از دست دادند، می دانیم چقدر سخت است که این بی عدالتی را از بین ببریم. چقدر سخت است که ببخشیم. داستان قایبل به طور شگفت انگیزی به پایان می رسد. قایبل به وضوح تشخیص داده شده است. او گناهکار است و مجازاتش ادامه دارد. خدا می خواهد که، قایبل زندگی کند، و یک ویژگی برای جلوگیری از کشتن او داد. نباید نادیده گرفت که قایبل برای همیشه از خدا جدا شده است. حتی یک شخصیت ۷ برابر، دیگر نمی تواند مانع شود. قایبل توسط دیگر افراد آسیب دیده باشد. شگفت انگیز اتفاق می افتد خون هنوز تا پایان تاریخ جهان فریاد میکشد و خدا به زندان گناه اجازه می دهد. قایبل، برای انتقام خون مجازات می شود که، و زنده است و باقی میماند. در طول تاریخ، کسانی که برای انتقام جیغ کشیدن داریم. داستان ما متفاوت است فکر می کنم حوادث وحشتناک 11 سپتامبر ... و حوادث وحشتناک که دنبال شد. جنگ در افغانستان ... جنگ در عراق ... و خون هابیل هنوز به بهشت می رود. اما در حوالی رویدادهای جهانی، صدا نیز نقطه عاطفی در تاریخ است. با ریختن خون عیسی بر روی صلیب بر روی زمین، امور جهانی به یک جهت کاملاً جدید میروند. خدا این مرد را قایبل می گیرد، که به عجله و دور از خداوند تبعید شده است و او را برادر می کند.

ما نمی توانیم سوالات بی عدالتی را حل کنیم. ما نمی توانیم دختر زشت یا خانواده ای را تصحیح کنیم احمقانه است. درست همانطور که ما احتمالاً توانیم عدالت را به بی عدالتی برسانیم. اما همه ما باید بدانیم که جایی که قربانیان قایبل در آن زمان کافی نبود، قربانی دیگری است که خداوند در بهترین حالت محترم شمرده است. این قربانی عیسی بود. ما سوالات بی عدالتی را حل نخواهیم کرد اما ممکن است به فداکاری عیسی دعوت شویم. در قربانی عیسی، خدا چهره ی مهربان خود را به ما نشان می دهد و به ما مهربانی نگاه می کند. به داستان قایبل نیازی نیست که، اتفاق بیفتد. هیچ کس برای رسیدن به مسیر صلیب نیاز به خشونت و پای گذاشتن به راه غیر انسانی را ندارد. هر انسانی از جانب خداوند دوستش دارد و هر انسانی را از حیث آزادی و کرامت به شمار می آورد. ما باید زمین را حفظ و پرورش دهیم. همه خلقت در خواست خدا برای زندگی خوب است. ما خود را برای اعمال غیر انسانی و شرایط بد زندگی استفاده نمی کنیم. چگونه خدا به تحقیر و آزار و اذیت تبدیل می کند، ما عشق خدا و پذیرش زخمی های این زمین می شویم. ما نسبت به بدبختی دیگران بی تفاوت نیستیم. ما به آسایش و ساختن دیگران کمک می کنیم و آنچه که، نابود شده است. ما به آسیب دیدگان متصل می شویم، به کسی که، اخراج شده است. ما نمی توانیم همه کارها را انجام دهیم، اما ما می توانیم کارها بسته به مکان ما را انجام دهیم. همه چیزهایی که ما با کلمات و آثار انجام می دهیم، ما همه چیز را به نام عیسی مسیح، امید و نجات ما انجام می دهیم. آمین